



وحتود مردم دانا مثال زو و طلاست  
که هر کجا برود قدر و آیمش دانند  
بزرگ زاده نادان بشهر و آب است  
که در دیار شرمش هیچ نستانند  
عندی



دوره دهم (شان سوم) آبان ماه ۱۳۹۳

# دنیا را آب برده ....

## و چشته خورده هارا خواب!

### آیا احسان طبری پیش از مردن ، مرده بود؟

xalvat.com





## روزگار دفتر دهم سال سوم

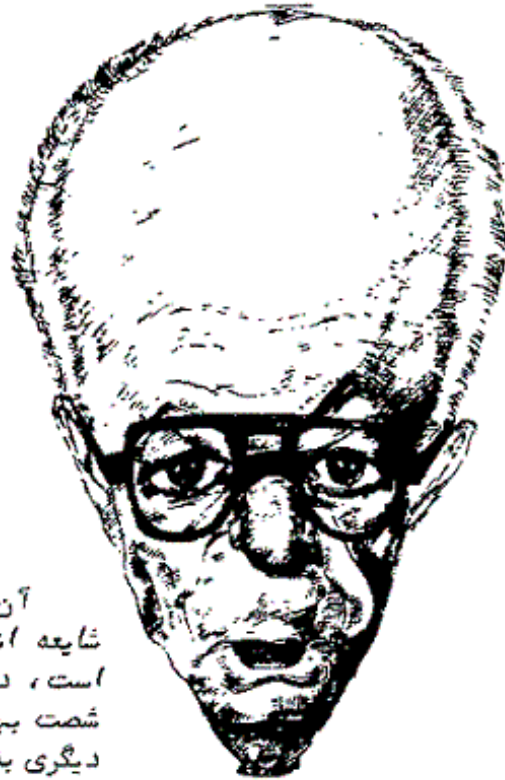
xalvat.com

آنچه در این شماره میخوانید :

نویسنده	عنوان	صفحه
از اسمعیل پوروالی	دنیا را آب برده ...	از ۳ تا ۱
	در چهار گوشه جهان	از ۹ تا ۴
	و نگاهی به ایران	از ۱۰ تا ۱۶
از جعفر رائد	نگرانی و دلهره ایرانیان	از ۱۷ تا ۲۲
از دکتر ابراهیم یزدی	سیاست 'هویج و چماق'، بختیار	از ۲۳ تا ۲۵
از حسن نزیه	نامه نزیه	از ۲۴ تا ۳۹
از یک خواننده	دربارهٔ خط نو	۳۹
از مهر دادار قع زاده	استبداد و نفت	از ۴۰ تا ۴۹
از منوچهر جمالی	نیرو - مهر - داد	از ۵۰ تا ۵۸
از احمد خلیل الله مقدم	روشنفکران بدهکار و مدعیان بزهکار	از ۵۹ تا ۶۸
از احسان طبری	مقاله طبری	از ۶۹ تا ۷۲
از ا.ع. تافته	درباره ارتشید فردوست	از ۷۳ تا ۷۵
از کتاب هاشمیای بر تاریخ	و یازمشتی بنمونه خروار	از ۷۶ تا ۷۸
از دکتر ح. گ.	من کیستم	۷۹ و ۸۰
از سرشار	جنگ‌های عشقی مک آر نور	از ۸۱ تا ۸۵
ترجمه ابراهیم امامی	شاه و دکتر امینی	از ۸۶ تا ۹۲
از جمشید اتحاد	نگاهی به حقوق بشر	از ۹۳ تا ۹۶
از دوستعلی خان معیرالممالک	عزت الدوله	۹۷
از بامشاد	قصه پر غصه من ...	از ۹۸ تا ۱۰۰



xalvat.com



آن سگته مغزی که متعاقب آن، این شایعه انتشار یافت که احسان طبری مرده است، در واقع، از احسان طبری که بیش از شصت بهار از عمرش می‌گذشت، احسان طبری دیگری بدنیا آورد که هیچ شباهتی بآن احسان طبری که همه او را می‌شناختند نداشت و گوئی آمده بود، تا بگوید که آن احسان طبری مرده است:

یکی از مناظر ناپسند که در جامعه شوروی در مقابل نگاه ناظران است باده‌نوشی است. در سرمای شدید (که تا ۳۰ و حتی ۴۰ درجه زیر صفر می‌رسد)، کارگران و دهقانان و نظامیان غالب اوقات مجبور به گار در فضای باز هستند و چون این جریان چند ماه بطول می‌گشدد، نوشیدن عرق و حتی الکل خالص، برای گرم شدن با اصطلاح "مطبوع" می‌شود. این یک زمینه عینی است. ولی بر روی این زمینه، "فرهنگ" و یا نافرنگ وسیعی برای باده‌نوشی پدید شده است.

اگر این باده‌نوشی یک جریان "معمولی" بود، شهرت خاص خود را کسب نمی‌کرد. مساله بر سر این است که شرب مسگر در شوروی تا حد مسموم کردن انسانها می‌رسد و در معبرهای عمومی، کسانی دیده می‌شوند که نتوانسته‌اند در شرب باده اندازه معمول را نگه دارند، و لذا از فرط مستی از



از پا درآمده، بیهوش و بیگوش در گذرگاه خفته‌اند.  
در جریان جنگ دوم، مصرف عرق جانشین همه گونه وسایل راحت و نعمت زندگی صلحاً میز بود. ولی پس از جنگ دوم نیز همین جریان ادامه یافت. استالین در یکی از گزارش‌های خود به کنگره چهاردهم توضیح می‌دهد: که، منع عرق که برخی‌ها مطالبه می‌کنند، محال است، زیرا تجارت عرق (مقصود بازرگانی داخلی عرق است) برای ما از اقلام مهمی است که انصراف از آن میسر نیست.

پس از آنکه روشن شد "قلم عرق" در بودجه مهمتر از آن است که صحت و سلامت اهالی آن را بتواند تحمل کند، زمامداران اقداماتی چند برای مبارزه با آن کردند و در مؤسسات حزبی و دولتی بجای تحویل بطری‌های کامل و دگا و گارلگا (نوعی عرق اوگراتینی) تحویل گپلاسهای کوچکتری در حدود تقاضای مشتری مرسوم شد.

تنها علت مالی نبود که سبب این اقدامات شد. علتی که اهمیت آن کم نیست منظره بسیار رکیکی است که عرق خوری علنی و بی‌بند و بار ایجاد می‌کرد. مهمانان خارجی از حد عادی بیشتر مصرف نمی‌کردند ولی مهمانداران شوروی حد نصاب را می‌شکندند و عرق و کتیاک و گارلگا به افراط مصرف می‌شد.

یکی از گارگانان دستگاه کمیته مرکزی، که مسئولیتی هم داشت، بهنگام ملاقات با مهمانان خارجی مست بود و لاینقطع می‌نوشید، بطوری که در اثر افراط در شرب، روشنی چشم خود را از دست داد و با این همه از نوشیدن دست بردار نبود، تا اینکه سرانجام در ۵۲ سالگی بر اثر ادمان خمر فوت کرد. مرگ زودرس (در حدود ۴۰ - ۵۰ سالگی) در بین رجال شوروی زیاد روی می‌دهد، که علت آن هم باده نوشی است.

رسوایی اینکار زمانی بالا گرفت که خروشچف به دبیرکلی رسید و در ضیافت‌های رسمی به شدت مست می‌شد. البته بروز مستی او به شکلی نمی‌بود که نتواند خودداری کند، ولی پرگوئی و گفتن مطالب غیرلازم و حتی لغو زیاد دیده می‌شد.

بالاخره قرار شد شراب و آبجو جانشین عرق شود، زیرا "منع الکحل" مطرح نبود. پس عرق را گران‌تر کردند ولی گرانتر شدن عرق چاره‌کار نشد و بلکه باده‌نوشان ترجیح می‌دادند علاوه بر عرق، شراب و آبجو هم مصرف کنند. برای مبارزه با الکلسم نصیحت‌هایی در رادیو و مطبوعات می‌شود، ولی این گفتار و نوشتار کوچکترین تأثیری ندارد و هیچ دیده نشده که باده‌نوشی بر اثر شنیدن چنین سخنرانی‌ها "توبه‌گند". در واقع هم "منع" در شوروی عملاً "شدنی نیست، زیرا همه مفازه‌های خوار و بار فروشی و همه سوپر مارکت‌ها پر از بطری‌های رنگارنگ نوشابه‌های الکلی است و اگر هم بهای آن گران باشد، بهر حال باده‌نوشان آن مصرف را لازم‌تر از هر مصرف دیگری می‌شناسند.

تصور اینکه "دولت مشروب را ممنوع کند" شدنی نیست. هرگاه که عرق گپاب یا یافتنش دشوار شد، عرق گشی‌های خصوصی برآه می‌افتد. بعلاوه،



دولتی که خود از باده‌پرستی پرهیز ندارد، چگونه آنرا ممنوع کند؟  
باده نوشی در جامعه شوروی یک بلای واقعی است. هرج و مرج در کار،  
مختل شدن سلامت، فساد اخلاقی، دزدی و جنایت و انواع دیگر تبه‌کاری‌ها  
از این منشا برخاسته است. محاسبه اینکه زیان باده‌پرستی برای جامعه  
تا چه حد است، کار دشواری نیست.

عیب اجتماعی دیگری که در شوروی، و بویژه در جمهوری‌های خاوری  
شوروی، دیده می‌شود، دزدی و اختلاس است. روزنامه "پراودا" در ستون  
"دردادگاه" برخی از منظره‌های تعجب‌آور این اختلاس‌ها را منعکس می‌کند و از  
آنجمله در مورد اختلاس ۸۵ در صد کل منسوجات کارخانه‌های جمهوری  
ازبکستان و "آب کردن" آنها در بازار سیاه است، که در دوران خروشچف  
واقع شده است. این رقم هنگفتی است با توجه به اینکه ازبکستان یکی از  
بزرگترین تولیدهای پنبه را در شوروی و در دنیا دارد و منسوجات نخی و  
چیت‌سازی آن معروف است، میتوان حد اختلاس را تصور کرد.

در شوروی، سه جمهوری گرجستان، ارمنستان و آذربایجان به این  
فساد شهرت کسب کرده‌اند. معروف است که اسکندرف، رئیس جمهوری  
اسبق آذربایجان، دزدی می‌کرد و برای اینکه پادگورنی، رئیس جمهور وقت  
شوروی (رئیس شورای عالی) نسبت به او "ترم" شود، دستور داد مجسمه  
نیم تنه پادگورنی را از طلا بریزند و آن را تقدیم پادگورنی کرد. پادگورنی  
با مجسمه زرین خود به نزد برژنف که دبیر کل حزب بود، رفت و از او مشورت  
خواست. برژنف به او توضیح داد که اسکندرف این کار را به قصد مجاز کردن  
دزدی‌های خود کرده است و بهتر است مجسمه به گاریردازی تحویل شود تا  
آن را آب کنند. اسکندرف از کار برداشته شد و با فاصله زمانی پادگورنی نیز  
از کار برکنار شد و دو وظیفه نخستین (دبیر کلی و رئیس جمهوری) را  
شخصاً "برژنف بر عهده گرفت.

دزدی در مقیاس کوچکتر در همه جامعه آذربایجان پخش است. اگر  
مسافری بخواهد قیمت تاکسی را مطابق "تاکسی‌متر" بپردازد. با توهین  
روبرو میشود و گاهی اوقات راننده با خشونت "حق" خود را می‌طلبد.  
پر مدرسه برای امتحان دادن، برای هر ماده مورد امتحان، "تاکس" معینی  
بود که فقط با پرداختن آن محصل قبول می‌شد، والا فلا.

وقتی علی‌آف دبیر کل حزب کمونیست آذربایجان شد، مبارزه شدیدی  
علیه دزدی آغاز گردید و گویا حدود صد نفر اعدام و عده بسیار زیادی  
اخراج یا زندانی شدند. در این موقع من از یکی از مطلعین از وضع  
آذربایجان (غلام یحیی دانشیان) سؤال کردم: حالا با این مبارزه حتماً  
"تاکس" امتحان‌ها دیگر از بین رفته؟ او گفت: حالا گران‌تر شده است! چون  
خطرناکه است، "تاکس" را بالا بردند والا قاعده قدیمی از میان ترفته است.  
اشکال مختلف دزدی وجود دارد که کنترل قانونی آن دشوار است و  
گروه‌های کنترل که از میان کارگران تشکیل میشود، برخی از آنها را کشف  
می‌نمایند و در روزنامه‌ها منتشر میشود. ولی نمونه‌های نامشهود و "عادی" آن  
(مانند دزدی مصالح ساختمانی) برای مصرف خصوصی سخت مرسوم است.



در مغازه‌ها، کارکنان شبکه بازرگانی مشغول تحویل دادن کالاها "از زیر" (یعنی نه بطور علنی) به مشتریان مخصوص است. به محض آنکه گالای نو و مطلوبی به فروشگاه می‌رسد، مشتریان "مخصوص" که همان "لچی ورچی"ها و کارشناسان سفته‌بازی هستند، سر می‌رسند و موافق قراری که دارند آن گالای نو را غارت می‌کنند. وقتی نوبت خریدار عادی می‌رسد، باز باید گالای قدیم و نامرغوب را بخرد. در حالیکه با چشم خود دیده است که سفته‌بازها آن گالای مرغوب را به دو سه برابر قیمت می‌فروشند. هر دو "بلا"، یعنی باده‌نوشی و دزدی بسیار وسیع، مزمن و چاره ناپذیر است. ایدئولوگ‌ها توضیح می‌دهند:

**xalvat.com**

"اینها باقیمانده جامعه طبقاتی در جامعه شوروی است". ولی "باقیمانده" هرگز دامنه‌ای چنین با عظمت و وسعت کسب نمی‌نماید، و بعلاوه چگونه است که خود همه کشورهای سرمایه‌داری منظره نظیری را ارائه نمی‌دهند؟

در کنار این دو عیب (باده‌نوشی و دزدی) عیب اجتماعی دیگری که دیده می‌شود، بی‌بند و باری جنسی است. ظاهراً "در شوروی فحشاء دیده نمی‌شود، ولی این ظاهر قضیه است. فحشاء به صورت تن فروشی در قبال پول، کمتر، ولی تن فروشی در آزا" خدمات" (مانند پذیرائی در رستوران) زیاد است. از لحاظ موازین اخلاقی، دامنه فحشاء لاتعد و لاتحصی است. در سابق آزادی پسران و دختران فقط در نتیجه نداشتن "محل فارغ" محدود می‌شد، و حال که بر تعداد آپارتمانهای دربست افزوده شده، تماس در پارک‌ها و در جنگل‌ها، که در فصل سرد دشوار بود، به خانه‌ها منتقل می‌شود. غیر از این مانع جدی وجود ندارد.

این تماس بی‌قید و بند، منجر به برهم خوردن اصول اخلاقیات بین مرد و زن، و بویژه زن، است و در نتیجه تصادم اخلاقی بین مرد و زن در زندگی زناشویی بسیار عادی است. آمار طلاق در شوروی موجب هراس مقامات است.

دزدی و باده‌نوشی و بی‌بند و باری جنسی پدیده نادر نیست، بلکه پدیده جمعی و عادی است و این سه عیب، معایب دیگری را ایجاد کرده است. اساس اخلاق در شوروی با این وضع، سخت مختل شده و عوام‌فریبی درباره "اخلاقی بودن" جامعه عوام‌فریبی ارزانی است.

شیوه زندگی غرب سرمایه‌داری در شوروی قدم به قدم پیشتر و پیشتر رفته و اینک دیگر "شیوه زندگی سوسیالیستی" را به زحمت میتوان از غرب مجزا ساخت. این شیوه زندگی "مصرفی" است که جلوگیری از عواقب آن، تنها با وسائل جدی‌تر، و بس جدی‌تری میسر است و تجربه جمهوری اسلامی ایران مسأله اخلاق اجتماعی را بنحو بگلی متضاد با شوروی مطرح می‌کند: بدون ایدئولوژی الهی و مبانی الهی حکومت، سیر به جانب اعتلای اخلاقی شدنی نیست.

بر معایب اخلاقی، مسأله فقدان آزادی و حکومت مردم نیز بار بزرگ و سنگینی می‌افزاید.



# روزگار نو

ماهنامه خرداد (چون) ۱۳۶۸

دفتر چهارم سال هشتم

شماره مسلسل ۸۸

ما نان به نرخ خون جگر خوردیم  
 زیرا که نرخ "روز" ندانستیم  
 شعر از شعور رو به شعار آورد  
 ما فهم این سخن نتوانستیم  
 ما خفتگان بنحیر دوشین  
 امروز را ندیده - رها کردیم  
 در انتظار دیدن فرداشیم  
 درهای چاره بردل ما بسته است  
 مصداق "رانده از همه سو" ما کیم.  
 شاعر: شادریور

## نظام بیمار!

[xalvat.com](http://xalvat.com)





ماهنامه، خرداد (چوزا) - شماره چهارم (سال هشتم) روزگار نو  
 حاوی خیرها و پیشامدهای اربیبهشت ماه ۱۳۱۸ هجری شمسی  
 از ۲۱ آوریل تا ۲۱ مه ۱۹۸۹ میلادی

صفحه ها	نویسندگان	عنوان ها
۱	سرفیبر	خونریزی داخلی! (فتح باب)
۲	اسمعیل پروالی	نظام بیمار! (بای بسم الله)
۵	هیبت گزارشگران	ماجرای تندروی ها و... هاشمی رفسنجانی
۱۰	.	چکیده ها...
۱۳	.	اصلاح قانون اساسی!
۱۵	.	مرگ احسان طبری
۱۶	.	فرستاده قلابی خمینی!
۲۰	.	در کابوس قضیه رشیدی!
۲۸	حجت الاسلام میردامادی	اشتباهات امیرالمؤمنین!
۳۴	ن. مطرقی	مُتعم و سلیمه در اُرژانقین-
۳۷	هیبت گزارشگران	کفوراتس سران کشورهای عرب
۳۸	.	مجازات اعدام در دتیا
۳۹	.	پاناما، موی نماغ آمریکا!
۴۰	.	آمریکا یا طرح شمیر موافق نیست.
۴۱	.	سرسختی اسرائیلی ها و پافشاری فلسطینی ها
۴۳	وحید افروز	چشوارمه سیتمائی کن
۴۵	جعفر راند	شناخت آزادی و دموکراسی
۴۸	هادی خرسندی	آیه های شیطانی! (اصغراقا)
۵۰	علیرضا توری زاده	این احمد است که می آید!
۵۶	الف. پ.	انقلاب ایران در پیشگاه تاریخ! (۴)
۸۷	هومن	کائنات و استفن هاوکینگ
۹۲	بیژن خرسند	باران...
۹۶		قضیه شناسائی اسرائیل
۹۹	بامشاد	قصه پر غصه من و ایران من
۱۰۴	سروشار	در تب و تاب چین خوردگی های چین (تای تمت)

تصویر روتی جلد از کامپیوز درمبخش و

تصویر پشت جلد ترکیبی است از دو کاریکاتور روزنامه لوموند

(کارته تبریک های عید نوروز مؤسسه پُرینت تودی که یکی از آنها

زیبت بخش شماره فروردین ما شد، همه از ساخته های بهمن فرسی است.)





## مرگ احسان طبری

xalvat.com

با نهایت تأسف، احسان طبری نویسنده، شاعر، متفکر و زیان‌دان برجسته، معاصر که قصد داشت ایام نوروزی را در صفحات اصفهان بگذراند و به علت نارماتی های کلیوی در ۲۵ اسفند فصیح عزیمت کرد و در بیمارستان تهران بستری شد، در ساعت پنج و نیم بعد از ظهر روز شنبه ۶ اردیبهشت ۱۳۶۸، در سن ۷۲ سالگی بر اثر سکته قلبی درگذشت، گو اینکه برای خیلی ها از جمله دوستداران فراوانش، او سالها پیش از این مرده بود، آن روزی که برایش این اعتقاد حاصل شد که پیروزی هیئت متبرک جمهوری اسلامی بر خط استکباری و طاغوتی، طلوعی است خجسته با پیامدهای فرخنده و در این زمینه قلمفرسایی ها کرد و کتابها نوشت و مصاحبه ها و سخنرانی های متعددی انجام داد... و تجلیل چشم گیری که مطبوعات رسمی و نیمه رسمی تهران بعد از مرگش، از او کردند نشانه ارزشی بود که نظام جمهوری اسلامی برای این تغییر چشم انداز نهی قوی نظیر احسان طبری قائل شده بود.

در واقع مشکل احسان طبری این نبود که پس از سالها اتلاف عمر، اعتقاد خود را نسبت به مارکسیزم از دست داده بود، این مشکل قرون و اعصار همه متفکران جهان بوده است... بیهوده نیست که حافظ می گوید:

از هر طرف که رقتم جز حیرتم تیغزود      ز نهار از این بیایان وین راه بی نهایت  
مشکل احسان طبری این بود که دنبال عروة الوثقی می گشت و وقتی دریافت که با  
رسن مارکسیزم نمی توان به آسمان رفت، دلش را به طناب پوسیده جمهوری اسلامی  
خوش کرد که با آن می شد داخل چاه شد و چسارت آن نداشت که خیام وار بگوید:

مرکز بل من ز علم محروم نشد      کم ماند مقوله ای که مفهوم نشد  
هفتاد و دو سال فکر کردم شب و روز      معنوم شد که هیچ معلوم نشد!



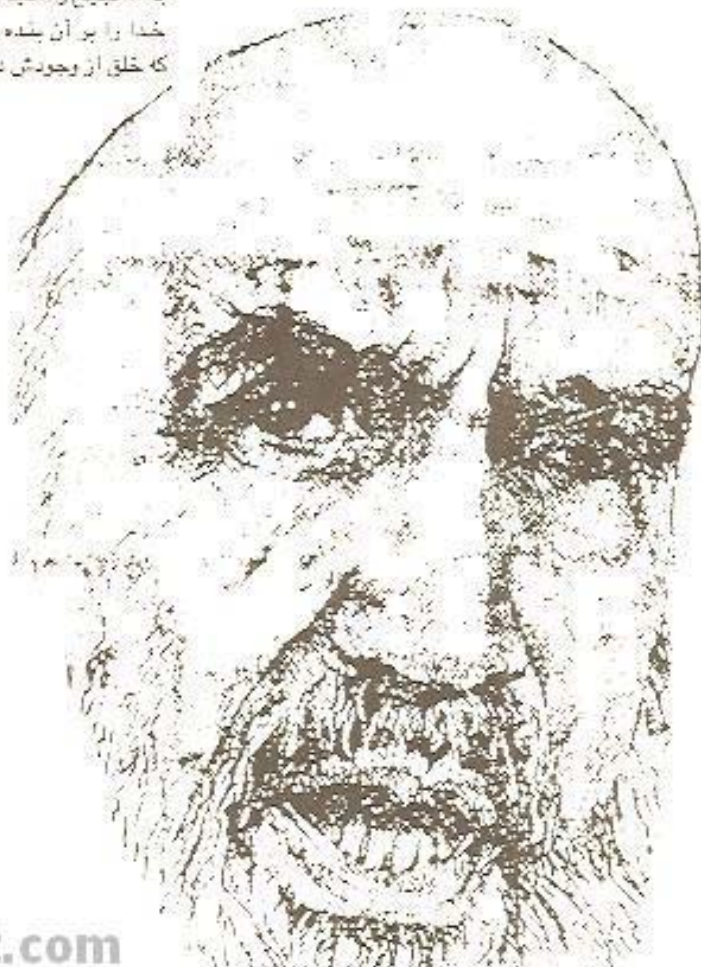
جهان ای پسر ملت جاوید نیست  
 ز دنیا وفاداری امید نیست  
 نه بر باد رفتی سحرگاه و شام  
 سریر سلیمان علیه السلام؟  
 در آخر پدیدي که بر باد رفت  
 خُشک آنکه با دانش و داد رفت  
 کسی زان میان گوی نوات ربود  
 که در بند آسایش خلق بود.  
 عبادت بجز خدمت خلق نیست  
 به تسبیح و سجاده و دلق نیست  
 خدا را بر آن بنده بخشایش است  
 که خلق از وجودش در آسایش است  
 سعیدی

# روزگار نو

ماهنامه تیز (سرطان) ۱۳۶۸

دفتر پنجم - سال هشتم

شماره مسلسل: ۸۹



xalvat.com

## میراث خواران خمینی



ماهنامه تیر (سرطان) - شماره پنجم (سال هشتم) روزگار نو  
 حاوی خبرها و پیشامدهای خرداد ماه ۱۳۶۸ هجری شمسی  
 از ۲۲ مه تا ۲۶ ژوئن ۱۹۸۹ میلادی

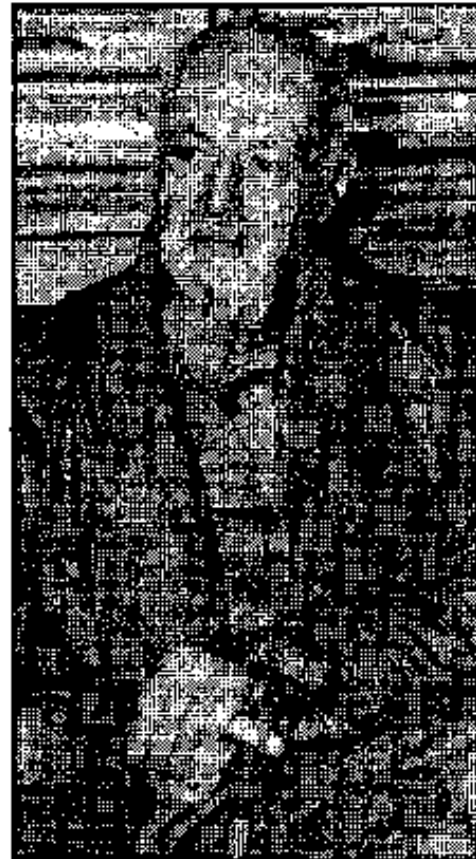
صفحه ها	تویسنندگان	xalvat.com	مفون ها
۱	سرودبیر		سرود مجلس جمشید، گفته اند این بود (فتح باب)
۲	اسمعیل پوروالی		میراث خواران خمینی (بای بسم الله)
۴	هیئت گزار شکران		چطور چراغ عمر خمینی خاموش شد؟
۱۰	.	.	وصیت نامه جایجا شده خمینی!
۱۶	.	.	سه روز پر هیجان و مراسم خاکسپاری
۱۹	.	.	چطور حاج آقا روح الله روح خدا شد؟
۲۶	.	.	راه منتظری هم به راه خامنه ای پیوست!
۳۰	.	.	خامنه ای و مسئله ولایت فقیه...
۳۲	.	.	تورچشمی، حاج احمد آقا!
۳۵	.	.	تصویبی که رفسنجانی توسیع کرد...
۴۰	.	.	چکیده ها...
۴۳	.	.	و خبرهایی از چین، پارلمان اروپا، لهستان، آلمان غربی و ژاپن...
۵۰	جعفر راند		ماجرای انتقال مرجعیت از ایران به عراق
۵۴	علیرضا نوری زاده		از خون دل نوشتم نزدیک دوست نامه
۶۰	الف. پ.		انقلاب ایران در پیشگاه تاریخ (۵)
۷۴	سکتر فریبون کشاورز		آیا احسان طبری راحت شد؟
۸۰	ترجمه ارتجان		حافظه زائیده تفکر است.
۸۲	د. شیخاوندی		باستیل: از ارك شاهي تا آبرای دولتی
۸۸	ترجمه وحید افروز		تهران: پایتخت ۲۰ ساله ایران (از مجله آلمان)
۹۴	.	.	مسئله شناسائی اسرائیل
۹۷	هادی خرسندی		وظیفه ملت! (اصغر آقا)
۹۹	یامشاد		قصه پر غصه من و ایران من
۱۰۵	سرشار		فاجعه ازبکستان (تای تحت)

طرح روی جلد از روزنامه لوموند چاپ پاریس

طرح پشت جلد ترکیب دو کاریکاتور از روزنامه های لوموند و الشرق الاوسط



# آیا احسان طبری "راحت" شد؟



xalvat.com

عده ای از دوستان و هم میهنان از من خواسته اند که نظرم را درباره زندگی سیاسی "آشفته" احسان طبری بنویسم. (۱)  
احسان طبری را من از ماههای اول تشکیل حزب (سال های ۱۳۲۰ و ۱۳۲۱) شناختم، ایامی که بزرگ علوی و او در شعبه مطبوعات سفارت انگلیس که "میس لامبتون" آن را اداره می کرد، کار می کردند. یکی از آن روزها که من به کلوب حزب رفته بودم و طبق معمول جیب هایم را از پول های درآمد مطب، روی میز روزنامه خالی می کردم (نقل از بیوگرافی من که کمیته مرکزی حزب در مجله مردم برای روشنفکران نوشته و عیناً در کتاب "من متهم می کنم..." آورده شده است.)، دکتر رادمنش و ایرج اسکندری و دکتر چهارمی به من گفتند: ما برای اداره روزنامه حزب به احسان طبری احتیاج داریم. آیا تو می توانی هر ماهه مرتب ماهی چهارصد تومان به او بدهی که او از



## روزگار نو ..... تیر ۱۳۶۸

کارش استعفا بدهد و برای حزب کار کند؟ من بلافاصله قبول کردم. رضا روستا هم حاضر بود و گفت: رفیق دکتر، شما باید به اتحادیه هم کمک کنید. ماهی دوست تومان هم به بقراطی بدهید که فقط در اتحادیه کار کند. من این را هم قبول کردم. آخر من از طرف مادری رشتی هستم و مانند بسیاری از رشتی ها ساده و پر شورم و معتقد به لزوم فداکاری در راه میهن و انقلاب، به علاوه محیط خانوادگی من نیز (زندگی پدر و برادرم) این انکار را تقویت می کرد.

xalvat.com

سخن کوتاه، من يك سال این کمک به حزب را ادامه دادم و بعدها دیدم که بعضی ها چه سوء استفاده ها که از پول حزب نکردند. حتی یکی از آنان قصری در خارج از ایران خرید. این جریان کمک را من در کتاب "من متهم می کنم..." - که در سال آخر سلطنت شاه مخلوع در اروپا منتشر شد - به شرح زیر آورده ام ولی اسم طبری و بقراطی را ذکر نکردم چون هنوز زنده بودند:

"... من در همین سال های اول، گذشته از کمک مادی به حزب که همیشه مرکزی نوشته (در بیوگرافی من - د. ک. ه.)، مدتی زندگی دو نفر از رفقای همیشه، مرکزی را که تمام وقتشان صرف کار حزبی می شد، داوطلبانه تأمین می کردم..."

احسان طبری حافظه قوی و عجیبی داشت. بهر زبان مادریش (فارسی) عربی و روسی و انگلیسی و آلمانی و فرانسه را می دانست و بر بعضی از این زبانها مسلط بود. جوان های عضو حزب او را دوست داشتند و نوشته های او را می خواندند. گرچه برای عده ای زبان نوشته های او سنگین و حتی غیرقابل فهم بود.

طبری در ابتدای ورود به حزب - پس از خروج از زندان - یعنی در جوانی، جزو پیروان آرتاشیز آوانسیان (آردشیر) بود و غالباً نوشته های فارسی او را که خوب نمی نوشت، اصلاح می کرد. (آرتاشیز نوشته های خود را (مانند استالین) فولاد امضا می کرد، زیرا فولاد به زبان روسی "استال" است و استالین لقب "ژوزف جوگا شویلی" محسوب می شد.)

در ابتدای تشکیل حزب، طبری و کیانوری و قاسمی و خامه ای و فروتن و عده ای دیگر از جوانان پیرو آرتاشیز بودند، ولی خیلی زود از او جلو افتادند. یکی از پیشگامان گروه بازی و دسته بندی در حزب "آردشیر" بود که می خواست رهبر حزب بشود (با آنکه ارمی بود.) و فولاد یا استالین حزب باشد.

طبری خیلی زودتر از دیگران متوجه چپ روی های آرتاشیز شد و "آردشیر" را پشت سر گذاشت.

از نظر گروه بندی در رهبری حزب نیز که از زندان شروع شده بود و تا اخراج اسکندری از دبیر اولی حزب و تسلط کامل کیانوری بر رهبری حزب ادامه داشت. طبری در همه موارد حساس جزو گروه کاهبخش، کیانوری، قاسمی، فروتن و مریم فیروز بود و به آنان علیه رادمنش، اسکندری، بقراطی، جودت و روستا رأی می داد. در موقع انشعاب همانطور که خلیل ملکی به درستی گفته و نوشته است: تا روزی که انشعابیون



## روزگار نو \_\_\_\_\_ قیر ۱۳۶۸

به رهبری حزب اعلام کردند که از حزب جدا شده و انشعاب می کنند، طبری، کیانوری، لروتین، قاسمی و مریم قیروز با ملکی همراه و همکار بودند، ولی در آخرین روز از همراهی با انشعابیون سر باز زدند. باید یادآور شوم که رادیو شوروی فقط بعد از چند روز انشعاب را محکوم کرد. بنابراین مسکن است که کیانوری مستقیماً با سفارت شوروی مشورت و کسب تکلیف کرده باشد. آرتاشیز بعدها جزو گروه کامپوش-کیانوری شد.

عده ای معتقدند که طبری نویسنده و شاعر بزرگی است. من به خود اجازه نمی دهم در این باره اظهار نظر و قضاوت کنم، زیرا در این قسمتها خود را بی اطلاع می دانم. اما می دانم که احسان طبری تقریباً تمام نوشته های پایه گذاران سوسیالیسم را خوانده بود، گو اینکه نمی دانم آنها را فهمیده بود یا اینکه به مناسبت داشتن حافظه قوی، نظریات آنها را "طوطی وار" تکرار می کرد و به غلط او را "تنورسین" حزب می نامیدند؟ یکی از کسانی که من بیش از سی سال با او دوستی دارم واقعه زیر را برایم نقل کرد. (قاعدتاً او به من دروغ نمی گوید.)

او می گفت: روزی که ارتش شوروی به چکسلواکی حمله کرد و پراگا را تصرف نمود، عده ای از مهاجرین ایرانی در کافه ای جمع شده بودند و در این باره مطابق معمول بحث می کردند و بین آنان اختلاف نظر وجود داشت: دسته ای موافق این اقدام شوروی بودند و دسته ای مخالف. آنها که طبری را خوب می شناختند، تصمیم گرفتند جدا جدا نظر طبری را در این باره جویا شوند. دسته اول - آنهایی که عمل شوروی را خطا و تجاوز می شمردند - به منزل او رفتند و نظر خود را به او اظهار داشتند. طبری نظر آنها را تأیید کرد و کار ارتش شوروی را محکوم شناخت و نقل قولی از گفته های لنین آورد که این نوع اعمال را خطا می دانست. پس از مراجعت این دسته به کافه، دسته دوم - آنهایی که مخالف دسته اول بودند و ناقل این واقعه نیز جزو آنان بود - به منزل طبری رفتند و نظر خود را که پشتیبانی از کار شوروی بود، به طبری گفتند. طبری نظر آنها را نیز تأیید کرد و نقل قولی از لنین آورد درباره کسک و پشتیبانی که اتحاد جماهیر شوروی باید از پروتاریای کشورهای دیگر بکند؛

این واقعه که به قصه شبیه است، واقعیت دارد و نشان می دهد که طبری مردی مؤدب و آرام و خوش صحبت و باید بگویم تاحلی خوشگذران و راحت طلب بود و سعی میکرد همه را واضی نگه دارد و جلب کند.

طبری سیگار نمی کشید، به مشروب عادت نداشت، برعکس بعضی از "رهبران" حزب، قمارباز نبود و سرگرمی جز مطالعه، مطالعه پیگیر، برای خود نمی شناخت و به همین جهت فرصت داشت که نوشته های پایه گذاران سوسیالیسم را بخواند. من و طبری و رادمش اولین افراد حزب بوده بودیم که مدرسه عالی حزبی و آکادمی علوم اجتماعی (مجموعاً پنج سال) را در مسکو تمام کردیم و امتحان دادیم و نمرات طبری و من همه عالی بود.



## روزگار نو \_\_\_\_\_ تیر ۱۳۶۸

گذردا بگیریم که عده ای از بنیانگذاران سوسیالیسم، بخصوص مارکس، بدون ادعا سال های دراز مطالعاتی بعمل آورده اند و نتیجه این مطالعات را منتشر کرده اند، و این گناه آنان نیست که کسانی از این مطالب "وحی منزل" ساخته اند و بدون توجه به تغییراتی که در جهان روی داده و بدون در نظر گرفتن سنت ها و عادات و معتقدات ملل مختلف و درجه رشد اقتصادی و سیاسی و اجتماعی کشورهای گوناگون، می خواهند آن نوشته ها را در همه زمانها و در همه کشورهای جهان و در میان همه ملل عالم پیاده کنند. درحالیکه خود مارکس در جوابی که به نامه فیلسوف معروف روس، میخائیلوسکی، که از مارکس تعریف بسیار کرده می نویسد:

"من کاری نکرده ام جز اینکه وضع اقتصادی بعضی از کشورهای پیشرفته اروپا را مطالعه کرده و از این مطالعه نتیجه گیریهایی کرده ام که به هیچوجه نباید به کشورهای دیگر تعمیم داده شود."

مارکس غالبا می گفت من مارکسیست نیستم. زیرا استعمال این لغت را درباره خود و مطالعات و نوشتجاتش درست نمی دانست.

به نظر من علت "خوش رقصی" و تسلیم طبری این بود که طبری مردی ضعیف و ترسو بود و هرچه بر سن او افزوده می شد، راحت طلب تر می گردید و به خوشگذرانی بیشتر تمایل پیدا می کرد.

روستا - با سادگی رشتی گونه اش - غالبا وقتی در جلسات حزبی طبری، برخلاف منطق از گفته ها و پیشنهادات کامبخش یا گیانوری طرفداری می کرد، به طبری می گفت: رفیق طبری، حیف است که شما وارد سیاست شدید. شما می بایستی فقط به کار نویسندگی و شعر گفتن می پرداختید. روستا حق داشت.

عده ای از پنجاه و سه نفر - که بعضی شان به حزب توده هم نیامدند - می گفتند طبری در زندان نیز ترسو و راحت طلب بود... و من در این باره چیزها شنیده ام اما اکنون مواردی را که خود می دانم، درباره ضعف و ترس طبری می نویسم:

۱- وقتی ارتش آلمان هیتلری به حوالی مسکو رسیده بود و نیز نیروهایش در داخل استالینگراد می جنگیدند و در اروپائی که به تصرف فاشیست ها درآمده بود، تنها انگلستان که متفق شوروی بود، مقاومت می کرد، طبری دائم می پرسید: چه باید کرد؟ تکلیف ما چیست؟ اگر آلمان ها پایشان به ایران برسد همه ما را خواهند کشت! طبری حسابی دستپاچه شده بود... و با اینکه سایر افراد رهبری حزب می گفتند: باید اسلحه گرفت و "جنگ پارتیزانی" علیه فاشیسم و در کنار متفقین (انگلیس، شوروی و آمریکا) براه انداخت، او به هیچوجه این حرفها را آرامش بخش تلقی نمی کرد.

۲- هنگامی که ارتش ایران آذربایجان را از فرقه دموکرات گرفت و عده زیادی را - که بعضی از خبرنگاران آمریکائی تعداد آنها را شانزده هزار نفر تخمین می زدند - کشت، عده ای از رهبران حزب به بهانه های مختلف از ایران "در رفتند" اما کامبخش شب ۲۲ آذر احتمالا "برسیله شوروی ها (باقرآوف) از ایران رفت، آرتاشیز هم به دنبال او از



## روزگار شو ..... تیر ۱۳۶۸

ایران فرار کرد، امیرخیزی هم ناپدید شد و از شوروی سر درآورد... و همان روزها رادمنش که دبیر حزب بود، مرا صدا کرد و گفت: طبری را به مناسبت اینکه ضعیف و ترسو است به خارج از ایران، به شوروی، فرستادیم.

(در آن روزها، جلسات کمیته مرکزی حتی المقدور تشکیل نمی شد که میباید همه با هم دستگیر بشویم. بنابراین، کمیته مرکزی با خروج هیچکس موافقت نکرده بود. وانگهی من خود عضو کمیته مرکزی و هیئت اجراییه، حزب (منتخب کنگره، اول و دوم) بودم و بایستی از این امور اطلاع داشته باشم که نداشتیم.)

رادمنش اضافه کرد که ایرج هم نیست و رفته است و تو باید هرشب روزنامه روز بعد را کنترل کنی که در این روزهای سخت در آن مطلب نامناسبی نوشته نشود... و من چند ماه به جای طبری روزنامه حزبی را پس از حرفه‌چینی و چاپ یک نسخه، تا نیمه شب کنترل می کردم و آنوقت پیاده از خیابان فردوسی تا خانه ام در محاسبات دانشگاه می رفتم. خوب به یاد دارم که یکی از آن شبها مهندس گنججه ای - که از خیابان شاهرضا می گذشت - مرا دید و خواست مرا به منزل برساند. تشکر کردم و گفتم: من مخصوصاً برای هواخوری پیاده به خانه می روم. چند روز بعد در "باهاشمل" تصویر مردی چاپ شد، در خیابان شاهرضای خلوت، که روی صورتش چند نقطه (علامت آبله) گذاشته شده بود و زیرنویس آن "دکتر کشاورز - آی نفس کش" بود!

۳- ایرج اسکندری در مصاحبه ای که چند ماه قبل از فوتش، با چند نفر از اعضای حزب در پاریس بعمل آورد و آقایان مهندس آذرنور و امیر خسروی (باهاک) آن را از کاست ضبط صوت پیاده و پس از فوت او منتشر کرده اند، می گوید: پس از "واقعه زیرآب" (۲) چون جانم در خطر بود، برای اختفا و خروج از ایران به سفارت شوروی مراجعه کردم و آنها مرا چند روزی در محل پیلانسی سفارت شوروی دو زورگنده نگاه داشتند و پس از آن به میدان هواپیمائی تهران بردند و در اطاق خلایان هواپیما گذاشتند و در آن را قفل کردند.

ایرج می گوید: دهم طبری هم در این اطاق نشسته، از او پرسیدم که تو اینجا چه کار می کنی؟ جواب داد: من هم به خارج می روم.

این خروج طبری از ایران همان خروج پس از شکست فرقه دموکرات آذربایجان است که رادمنش به من گفته بود: "طبری را هم چون ضعیف و ترسو است فرستادیم به خارج."

کمیته مرکزی حزب توده پس از واقعه آذربایجان خیلی پندرت تشکیل می شد. قاعدتاً منظور از "فرستادیم"، تصمیمی بود که رادمنش به تتهائی می گرفت. ایرج اسکندری هم خودسرانه بعضی کارها می کرد که در "خاطرات" او آمده و باعث ایرادهای امیرخسروی شده که به او گفته است: شما خیلی کارهای خودسرانه کرده اید... و ایرج جواب داده است که خوب، دیگر آنها را ببخشید!

(متأسفانه من در حال حاضر در آمریکا نزد دخترم هستم و به کتابخانه ام





## روزگار نو ..... تیر ۱۳۶۸

دسترسی ندارم ولی نقل قول صادقانه و درست است.)

طهری و ایرج هم به این ترتیب از ایران رفتند. طهری پس از دو سه ماه، همیشه "آنها از آسیابها افتاد" و "خطر" گذشت، به ایران برگشت و کار خود را در روزنامه از سر گرفت و باز کمی بعد از تیراندازی به شاه، دوباره به خارج "فرستاده" شد و چون همیشه در شمار گروه کامبخش و کیانوردی بود، پس از انقلاب بهمن ۵۷ هم با گروه کیانوردی برگشت و با آنان زندانی شد و از ترس جان، پس از شکنجه - یا شاید قبل از شکنجه - تسلیم شد و "کوره" را نوشت و شاید در نوشتن نامه، خمینی به گورباچف نیز دخالت داشت.

به نظر من اگر طهری به ایران نیامده بود و "گیر نمی افتاد" تغییر عقیده نمی داد. او "نوکر حاکم منصوب" بود نه "نوکر حاکم معزول" و حزب توده، ایران دیگر در آنسوی "معزول" شده بود.

به نظر من طهری از ترس جان - آنهم در سر پیری - از عقایدی که یک عمر از آنها دفاع می کرد، برگشت و به "اسلام" پناه برد، او شاید در آخر عمر گرفتار عذاب وجدان نیز شده بود. بعید نیست که در آینده صدق قابل اعتمادی از او پیدا شود که "تیر" عذاب وجدان او را تأیید کند.

به نظر من طهری بی وجدان نبود، ولی ترس و ضعف او بر وجدانش غلبه داشت. همه انسانها "قهرمان" نمی شوند. شرف و وجدان حکم می کند که انسان اولاً به خود نگاه کند و بعد درباره دیگران قضاوت کند...

دکتر فریدون کشاورز - شبکاگو، مه ۱۹۸۹

[xalvat.com](http://xalvat.com)

## توضیحات:

(۱) رادیو بی. بی. سی، انگلستان نیز می خواست با من یک مصاحبه تلفنی در این باره داشته باشد. من غیر خواستم، زیرا در چند دقیقه نمی توان با تلفن درباره کسی قضاوت کرد. اکنون بی. بی. سی، و آقایان متصدیان قسمت فارسی آن می توانند از این نوشته - روزگار نو استفاده کنند.

(۲) منظور از "واقعیه زیرآب"، اختصاص کارگران معدن زیرآب است که طی آن زد و خوردی بین کارگران و فوای انتظامی درگرفته و گویا چند کارگر کشته و زخمی شدند. ایرج نماینده مازندران در مجلس بود و یکی از اعضا محصیل کرده و قاتلکار حزب، مهندس "ت.ت."، در آن هنگام ریاست آن معدن را برعهده داشت.

